



حقوق کیفری در سنجه جرم شناسی پست مدرن

دکتر اسمعیل رحیمی نژاد^۱

سالار صادقی^۲

تاریخ پذیرش: ۹۶/۳/۸

تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۱

چکیده

جرم‌شناسی پست مدرن شاخه‌ای از جرم‌شناسی انتقادی معاصر است که تحت تأثیر اندیشه‌های متفکران و فیلسوفان فرانسوی و آلمانی و جنبش پست مدرنیسم در دهه ۱۹۸۰ میلادی به وجود آمد. این جرم‌شناسی با الهام از آموزه‌های این اندیشمندان، قرائت جدیدی از حقوق کیفری ارائه داده و با تأکید بر ذهنیت، گفتمان و قدرت در علت شناسی جنایی، به رد علت شناسی‌های علمی می‌پردازد. جرم‌شناسی فوق با تکیه بر عوامل ساختاری بزهکاری یعنی نژادپرستی، تبعیض جنسیتی و قومیتی و تأکید بر ایجاد گفتمان‌های جایگزین و صلح جویانه، تغییر و اصلاح ساختارهای غالب، در تحول نظریه‌های جرم‌شناختی، کیفرشناختی و فلسفه حقوق کیفری نقش مهمی ایفا کرده است. این رویکرد، علاوه بر نقد عملکرد نهادهای نظام عدالت کیفری، مفاهیم بنیادین حقوق کیفری و تفسیرهای کلاسیک و سنتی از آن را زیر سوال برده و جرم را ناشی از قطع گفتمان‌های غیرغالب و نابرابری در توزیع قدرت در جامعه می‌داند. این مقاله ضمن اشاره به ماهیت، اهداف و ویژگی‌های جرم‌شناسی پست مدرن و تفاوت‌های آن با جرم‌شناسی‌های دیگر، مفاهیم بنیادین حقوق کیفری را از دیدگاه این جرم‌شناسی مورد مطالعه و ارزیابی انتقادی قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: پست مدرنیسم، جرم‌شناسی پست مدرن، حقوق کیفری، گفتمان، قدرت، ذهنیت

✉ rahiminejad@tabrizu.ac.ir

۱. دانشیار گروه حقوق دانشگاه تبریز

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه تبریز

مقدمه

مطالعه تاریخ تحولات جرم‌شناسی در صد سال اخیر نشان می‌دهد که غالب نظریه‌ها و مکاتب جرم‌شناسی از جمله جرم‌شناسی‌های کلاسیک و مدرن یا جرم‌شناسی‌های موسوم به «جرم‌شناسی گذار از اندیشه به عمل مجرمانه»، «جرم‌شناسی رفتار مجرمانه» و «جرم‌شناسی‌های مدیریتی یا ریسک مدار» با استفاده از پارادایم اثبات‌گرایی و یا عقلانیت و خردباوری به تبیین و توجیه پدیده مجرمانه پرداخته‌اند. اما جرم‌شناسی پست مدرن، که در اوایل دهه ۱۹۸۰ تحت تأثیر اندیشه‌های متفکران و فیلسوفان فرانسوی و آلمانی و جنبش پست مدرنیسم شکل گرفته است، با الهام از آموزه‌های جنبش پست مدرنیسم و رد هرگونه اثبات‌گرایی، عقل‌گرایی و تأکید بر ذهنیت، گفتمان و قدرت در تبیین پدیده مجرمانه، جرم و قانون کیفری را یک ساخت بندی اجتماعی و سیاسی تلقی کرده و به مطالعه ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آنها می‌پردازد. این جرم‌شناسی علت جرم را در منع و قطع گفتمان‌های بیگانه و غیرغالب و نیز نابرابری‌ها و تبعیض‌های اجتماعی و فرهنگی دانسته و تاحدودی همانند جرم‌شناسی واکنش اجتماعی، جرم را محصول نظام عدالت کیفری تلقی می‌کند؛ با این استدلال که قانون کیفری یک زبان برای ایجاد روابط سلطه است و گفتمان حقوق جزای سنتی، یک گفتمان غالب، سلطه‌گر و طردکننده است.

پست مدرنیسم^۱ از دو واژه «پست» به معنای «بعد»، «فرا» و «مدرنیسم» به معنای «تجددگرایی و نوگرایی» تشکیل شده است و در لغت به معنای «فرانوگرایی» و «فرا تجددگرایی» است (مهاجرى، ۱۳۸۸: ۲۵۳) و در اصطلاح یک جنبش گسترده فرهنگی و فلسفی است که آماج حملات خویش را مدرنیسم و روشنگری و میراث آن می‌داند و بر استدلال‌هایی محکم علیه ارکان مدرنیسم مبتنی است (هیگس، ۱۳۹۱: ۳۴). این مکتب، واکنشی عمومی علیه عقل‌گرایی مدرن، ناکجاآبادگرایی و بنیادگرایی تمدن مدرن غرب است و واکنشی علیه مدرنیسم است که معمولاً با بازگشت به مصالح و اصول سنتی مشخص می‌شود (<http://www.merriam-webster.com/dictionary/postmodern>, July 2015) به عبارتی دیگر، پست مدرنیسم جریانی است برآمده از دل مدرنیته و تلاشی است برای حل معضلات مدرنیته و خروج از بن بست مدرنیسم (نوذری، ۱۳۸۰: ۱۳).

پست مدرنیسم تحت تأثیر اندیشه‌های فردریش نیچه، فیلسوف آلمانی، تمامی مکتب‌های فکری و دانش‌های مدرن را مخرب روح انسانی و ناشی از تسلط منافع و جهان بینی معین می‌داند که موجب رفع مسئولیت و استقلال و شکوفایی انسان شده است (بابایی، ۱۳۹۰: ۳۰۸).

1. Post-modernism

معروف‌ترین و تأثیرگذارترین گرایش‌های فلسفی پست‌مدرن را می‌توان در آرای فیلسوفان جدید دهه ۱۹۶۰ فرانسه چون «میشل فوکو»، «ژان بودریار»، «ژاک دریدا»، «فرانسوا لیوتار» و تا حدود زیادی در رویکردهای جامعه‌شناختی اعضای «مکتب فرانکفورت»^۵ جستجو کرد که با انتقاد شدید از نهاد های سیاسی فرانسه، مکتب فکری مهمی را در اروپا تشکیل دادند که به تدریج بر اندیشه آمریکایی تأثیر گذاشت و قلمروهای اخلاق، جامعه‌شناسی و جرم‌شناسی را متحول نمود. مدرنیسم به واسطه دو جنگ جهانی، مشکلات زیست محیطی و ناتوانی در برآورده ساختن آرزوی انسان معاصر در دستیابی به حقیقت با به‌کارگیری علم، فناوری و رشد اقتصادی از روند رو به پیشرفت خود مأیوس شده بود و این ناتوانی و ناامیدی در کشف حقیقت نهایی، خبر از ایجاد عصر جدید پست مدرن می‌داد.

آنچه مسلم است این‌که ماهیت پست مدرنیسم پیچیده، انتزاعی، میان رشته‌ای و گسترده است و همین امر فهم و درک و تعریف آن را تا حدود زیادی با مشکل مواجه ساخته است. (Longstreet, 2003: 11-15). باوجود این می‌توان با مطالعه دیدگاه‌های این جنبش و ویژگی‌های آن تا حدودی به ماهیت آن پی برد.

برای درک اصول و ویژگی‌های پست مدرنیسم قبل از هرچیز باید ویژگی‌های عصر مدرنیته را شناخت: آنچه مسلم است اینکه رشد شهرنشینی، گسترش و توسعه علوم جدید، پدید آمدن نهادهای تازه اجتماعی، سیاسی، آموزشی، از بین رفتن تدریجی نظام‌های سنتی، جدایی مذهب از نظام‌های سیاسی، هویت و خودمختاری فردی، حاکمیت یافتن نظام‌های قانونی و سرمایه داری لیبرال، گسترش نظام‌های مردم‌سالارانه، تلاش برای دستیابی به راستی و حقیقت با استفاده از عقلانیت و خردباوری و روش‌های علمی و امکان نظام بخشیدن، انتقال و انعکاس علم و اطلاعات به‌دست آمده از راه زبان، از مهمترین ویژگی‌های مدرنیسم است (حقیقی، ۱۳۸۱: ۱۹). اما پست مدرنیسم این ادعاها را زیرسوال برده و نژادپرستی و تبعیض جنسیتی و امپریالیسم و استثمار را از

-
1. Michel Foucault
 2. Jean Baudrillard
 3. Jacques Derrida
 4. Jean-François Lyotard

۵. مکتب فرانکفورت مکتبی است که اعضای موسسه تحقیقات اجتماعی فرانکفورت آلمان در سال ۱۹۲۳ آن را تشکیل دادند. این موسسه نهادی مرتبط با دانشگاه فرانکفورت آلمان بود. این اعضا عبارت بودند از: نئو دور ادورنو، والتر بنیامین، اریک فروم، ماکس هورک هایمر و هربرت مارکوزه. هدف مکتب فرانکفورت یک مطالعه علمی و نقد جامعه مدرن بر اساس فلسفه انتقادی کانت و ایدئولوژی انتقادی مارکسیست بود (جعفری، ۱۳۹۲، ۶۲).

پیامدهای مدرنیته دانسته و آنها را نقد می کند. برای مثال جنگ هسته‌ای، آلودگی زیست محیطی و هولوکاست را ناشی از علم گرایی دوران مدرنیته می داند (Lanier & Henry, 2004:319). این مکتب برنسی بودن مفاهیم اخلاقی و حقوقی تأکید می‌ورزد و "حقیقت" و "کذب" را امری کاملاً نسبی می‌پندارد. به اعتقاد طرفداران این مکتب، هر فرهنگ برای قضاوت در مورد حقیقت، معیار خاص خود را دارد، که ذاتاً بر فرهنگ دیگر برتری ندارد و ساختار ارزش‌ها، که در قانون منعکس شده است، در طول زمان تغییر می‌کند و به شدت تحت تأثیر بافت فرهنگی آن نظام‌های ارزشی می‌باشد (Druzin, 2012: 41-56). به عبارت دیگر، قواعد و هنجارها و ارزش‌های اجتماعی، قراردادی هستند و حقیقت فاقد مفهوم عینی است (Lanier & Henry, 2004: 318). از دیدگاه آنان، مطلق دانستن ارزش‌ها در واقع به معنای از بین بردن تفاوت‌ها و جلوه‌های گوناگون فرهنگی است که خود موجب از دست رفتن تنوع حیات و زندگی می‌شود (شاهرخ حقیقی، ۱۳۷۹: ۲۳).

پست مدرنیست‌ها با طرفداری از پلورالیسم، تمامی توان فکری و فیزیکی خود را در خدمت به جنبش‌های فمینیستی، جنبش‌های طرفدار محیط زیست و جنبش‌های طرفدار صلح و خلع سلاح هسته‌ای به کار می‌گیرند. آنان با فرهنگ‌های مسلط و هرگونه نژادپرستی مخالفت کرده و با قبول مجموعه‌ای از حقیقت‌ها و گفتمان‌ها، از مدرنیست‌ها متمایز می‌شوند (Carrabine, 2004: 217). علاوه بر این، جهانی شدن را امری نژادپرستانه می‌دانند و می‌گویند در این اندیشه یک دیدگاه و تفسیر غربی از جهان بر دیدگاه‌های دیگر برتری دارد و اندیشه‌های دیگر کم‌اهمیت تلقی می‌شوند (kiely, 1995: 153.154).

آنان پوزیتیویسم و اثبات‌گرایی را رد کرده و می‌گویند مدرنیسم و به‌طور کلی علم به جای منتهی شدن به آزادی بخشی، به افزایش بیدادگری و ویرانی محیط زیست منجر شده است. نیروهای مدرنیسم (برای نمونه صنعت گرایی) دامنه خشونت را در جهان گسترش داده است (ولد و دیگران، ۱۳۸۰: ۳۶۸). از دیدگاه آنان حقیقت افسانه بر ساخته ذهن بشر است، خرد ساختاری است مختص مردان سفیدپوست، برابری نقابی است برای سرکوب کردن‌ها، و صلح و پیشرفت با تذکرات خودخواهانه قدرت یا حملات متعصبانه محض حاصل می‌شود (هیکس، ۱۳۹۱: ۳۴). بر این اساس، آنان ادعای بی طرفی تفکر مدرنیستی و به کنترل درآوردن علم و منطق و کشف حقیقت توسط مدرنیست‌ها و به کارگیری این حقایق برای حل مشکلات از جمله جرم را به چالش می‌کشند (دکسردی، ۱۳۹۲: ۸۹).

با عنایت به انگاره‌ها و آموزه‌های پست مدرنیستی مذکور، اکنون این پرسش‌ها مطرح می‌شود:

۱- جرم‌شناسی پست مدرن چه رویکردی نسبت به جرم، مجازات و مسئولیت کیفری دارد؟ و این رویکردها چه تفاوتی با رویکردهای جرم‌شناسی سنتی و مدرن دارد؟
 ۲- چه ایرادهایی بر دیدگاه‌های جرم‌شناسان پست مدرن وارد است؟
 مقاله حاضر با هدف یافتن پاسخ این سوالات، نخست مفهوم جرم را در پرتو نظرات جرم‌شناسی پست مدرن مورد مطالعه و ارزیابی انتقادی قرار می‌دهد و سپس مجازات و مسئولیت کیفری را در سنجه جرم‌شناسی پست مدرن مورد بررسی و ارزیابی قرار داده و در نهایت به نتیجه‌گیری از بحث می‌پردازد.

۱. بازخوانی مفهوم جرم و انواع آن از دیدگاه جرم‌شناسان پست مدرن

۱.۱. جرم برساخته قدرت، ذهنیت و گفتمان

به منظور شناخت بهتر جرم‌شناسی پست مدرن و تفاوت آن با جرم‌شناسی‌های مدرن و رسمی، در این قسمت به بررسی رویکرد این جرم‌شناسی نسبت به جرم و قانون کیفری می‌پردازیم. از نظر جرم‌شناسان پست مدرن، "جرم" محصول استفاده از قدرت توسط طبقات حاکم برای محدود کردن رفتار افرادی است که از قدرت کنار گذاشته شده‌اند؛ یعنی در شکل‌گیری نظام‌های سیاسی نقش ندارند اما سعی در غلبه بر نابرابری‌های اجتماعی دارند و به گونه‌ای رفتار می‌کنند که ساختار قدرت محدود شود (Carrington, 1998: 2).

به عبارت دیگر، قدرت حاکمیت با افراد و گروه‌های متفاوت و مخالف، کنار نمی‌آید و صرفاً در خدمت گروه‌های خاص است. پست مدرنیست‌ها همانند جرم‌شناسان آنارشیست، صاحب منصبان را عوامل سلطه‌ای در نظر می‌گیرند که به بهای بی‌توجهی به دیگران در خدمت یک یا چند گروه خاص هستند (ویلیامز، ۱۳۸۳: ۱۹۰).

بر اساس این تحلیل می‌توان گفت: این رویکرد به ذات باوری^۱ و تقلیل‌گرایی^۲ اعتقاد ندارد. یعنی اولاً مجرمیت را ویژگی ذاتی و ضروری یک رفتار نمی‌داند. ثانیاً مخالف تقلیل‌گرایی یا جزءنگری است. به عبارت دیگر پست مدرنیسم به کل‌نگری معتقد بوده و جامعه را متشکل از یک سیستم کلی می‌داند که تمام انسانها را دربر گرفته و بر آنها تاثیر می‌گذارد. لذا هر تصمیمی در یک سازمان و دولت بر همه شوون و شرایط جامعه انسانی تاثیر می‌گذارد. در این رویکرد هرکس به

۱. Essentialism: ذات باوران معتقدند که جرم واقعیتی روانی و اجتماعی است و قبل از آنکه توسط حقوق جزا واجد وصف مجرمانه شود، وجود داشته است (گسن، ۱۳۷۹: ۳).

۲. Reductionism: تقلیل‌گرایی، که ریشه در جهان بینی علمی غرب دارد، انسان و رفتارهایش را تشکیل شده از اجزای و اصول بنیادین مختلف می‌داند و عامل جرم را در خود فرد و شخصیت او جستجو می‌کند.

عنوان یک کل در جامعه، به نوبه خود مسئول است (و حاکمیت به خاطر اینکه شرایط ارتکاب جرم را فراهم می‌کند، مسئول جرایم ارتكابی در جامعه است؛ چون اعمال انسان‌ها تحت تأثیر کلیت جامعه و تصمیم‌گیری گروه حاکم است).

به عبارتی، آن‌ها جرم‌شناسی سنتی و مرسوم را به دلیل امتناع از بررسی جامعه به عنوان یک کل و در حقیقت به دلیل جدا در نظر گرفتن مردم از جامعه، نادیده گرفتن ساختار قدرت و بی‌توجهی به جامعه‌شناسی حقوق، محکوم کرده‌اند (عبدالفتاح، ۱۳۷۷: ۸۸).

در واقع این جرم‌شناسی، معتقد است که تحقیقات جرم‌شناسی‌های رسمی و کلاسیک، به طور عمده بر مجرمان و محیط‌های شخصی آنان و بیشتر بر جرایم خیابانی و یقه آبی‌ها متمرکز بوده و از بررسی تأثیر قدرت، قانونگذاری، نهاد عدالت کیفری و نظام سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه غافل مانده است (نجفی ابرندآبادی و هاشم بیگی، ۱۳۹۳: ۱۸) بنابراین علت‌شناسی از طریق بررسی جزئیات و ویژگی‌های شخصیتی و روانشناختی هر فرد و شرایط تربیتی و خانوادگی و جغرافیایی که در جرم‌شناسی سنتی و کلاسیک مطرح بود، در پست مدرن موضوعیت ندارد و بررسی عوامل جرم جدا از کلیت جامعه نیست.

جرم‌شناسی پست مدرن به مفاهیم عصر مدرن و روشنگری و سرشت جبری رفتار بزهکارانه با دیده شک می‌نگرد. در این رویکرد و به طور کلی در رویکردهای انتقادی، جرم چیزی نیست که به شکل ساده‌ای بتوان آن را با ارجاع به آنچه که هست و یا نیست توصیف کرد، جرم یک رفتار ساده نقض قانون نیست، بلکه موضوعی است که از طریق فرایندهای تعامل، واکنش اجتماعی و قدرت بر ساخته می‌شود (والک لیت، ۱۳۸۶: ۱۴). بنابراین، این جرم‌شناسی با تجدیدنظر در تعاریف و مفاهیم سنتی و رایج جرم و قانون و مجازات و به چالش کشیدن آن‌ها، معتقد است نابرابری اقتصادی و اجتماعی و معضل جرم با یکدیگر رابطه علیت دارند.

برطبق این دیدگاه جرم آن چیزی نیست که قانون کیفری می‌گوید بلکه جرم توانایی و یا قدرتی است که میل و خواست عده‌ای را در هر جامعه‌ای بر دیگران تحمیل می‌کند. بنابراین جرم، قدرت انکار دیگران است (نیازی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۶). یعنی حقوق و قانون یک نهاد بی طرف و مستقل نیست بلکه کاملاً ایدئولوژیک است و تحت تأثیر عوامل اجتماعی بوده و به دنبال جریان خاصی حرکت می‌کند. بنابراین حقوق، بازتاب ایدئولوژی گروه سیاسی حاکم است که در راستای سرکوب کردن گروه‌هایی که از لحاظ سیاسی در موقعیت پایین‌تری قرار دارند مورد استفاده قرار می‌گیرد (جعفری، ۱۳۹۲: ۸۰).

از دیدگاه جرم‌شناسان پست مدرن، قانون کیفری تبلور زبان مسلط طبقه حاکم است. وضع و تنظیم این مجموعه قوانین در واقع نهادی ساختن عادات و ممنوعیت‌هایی است که به طبقه حاکم

اجازه می‌دهد تا به سلطه خود تداوم بخشد. در اطراف این قوانین دستگامی قرار دارد که به حفظ پایه‌های قدرت کمک می‌کند. یعنی نهاد دادگاه جنایی که با به نمایش درآوردن محاکمات، که جامعه از طریق آن به بازسازی ارزشهای اساسی خود اقدام می‌کند، اساساً بر یک زبان مسلط تکیه دارد (بست، ۱۳۷۲: ۱۰۴). قانون سلاحی است که در عرصه اجتماع ریشه در خواست‌های متضاد و ادعاهای زورگویانه منافع یک گروه علیه گروه‌های دیگر دارد و به کار گرفته می‌شود، به عنوان مثال مدت‌ها در غرب قانون، پوششی برای بیان منافع مردان سیاه پوست بوده است (هیگس، ۱۳۹۱: ۳۰). به عبارتی، نظام عدالت کیفری و قانونگذاری به گونه‌ای تنظیم شده است که گفتمان قدرت و سلطه گروه حاکم و صاحب منصبان را استمرار بخشد. جرم قبل از قانون وجود نداشته است و قانون کاشف جرم نیست بلکه واضع جرم است.

بدیهی است که اگر جرم قدرت انکار دیگران به وسیله قانون باشد در آن صورت این امکان وجود خواهد داشت که حکومت هر نوع قانونی وضع کرده و آنچه را که جرم می‌داند، در آن جای خواهد داد. آیا وجود یک قانون خاصی که مجازاتی را برای رفتار ویژه تحمیل می‌کند چنین رفتاری را خود به خود به جرم تبدیل می‌کند؟ آیا صرفاً تعیین مجازات کافی برای وصف مجرمانه دادن به اعمالی است که در غیر این صورت جرم تلقی نمی‌شدند؟

این جرم‌شناسان به تعریف جرم شناسی و حقوق کیفری کلاسیک از جرم ایراد می‌گیرند و می‌گویند تعریف جرم به فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده است، صرفاً یک تعریف فنی - حقوقی است و مفهومی را القا نمی‌کند. تعریف باید آنقدر معنادار باشد که اشخاص حقیقی و حقوقی هر دو بتوانند بالقوه پاسخگو باشند. در این جرم‌شناسی به انواع مصونیتها مثل مصونیت رییس جمهور خرده گرفته می‌شود. آنان معتقدند دولت هم می‌تواند مجازات شود و این امر باید در تعریف جرم بیاید (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۳: ۱۰۵).

هنری^۱ و میلوانویچ^۲ که از بنیانگذاران جرم‌شناسی پست مدرن هستند، جرم را در هر بستری به مثابه قدرت تحمیل درد و رنج تعریف می‌کنند. بنابراین قانون به تنهایی تعریف کننده جرم نیست بلکه خود جرم زاست. زیرا ایراد صدمه به افراد را در پرتو روابط قدرت کتمان می‌کند و حقوق جزا را از طریق اعمال قدرت خود بر دیگران آشکار می‌سازد. به ویژه در قلمرو فعالیت افرادی که اعمال آنان موجب نقض آزادی دیگران نیست، مانند جرم‌های اعتقادی و جرم‌های بی‌بزه دیده (دکسردی، ۱۳۹۲: ۹۱). آنان بر عنصر قدرت تأکید زیادی دارند و جرم را قدرت رد توانایی دیگران برای ایجاد تفاوت تلقی می‌کنند (Milovanovic and Henry, 1996: 116). به عقیده آنان،

1. Stuart Henry
2. Dragan Milovanovic

روابط نابرابر قدرت، که بر اساس ساختارهای متفاوت بنا شده است، تولید جرم می‌کند و جرم صدمه‌ای است ناشی از فعالیت مفرط مجرم در کسب قدرت و صدمه بر دیگران. به اعتقاد آنان، علت جرم چیزی جز بی‌احترامی به مردم نیست. مردم به روش‌های متعدد مورد بی‌احترامی واقع می‌شوند و حاکمیت از تبدیل شدن آنها به گروه‌های فعال اجتماعی جلوگیری می‌کند و همین امر تولید جرم می‌کند (Henry and Milovanovic, 2000: 5).

جرم‌شناسان انتقادی (به طور کلی)، معتقدند که جرم عمدتاً یا ساخته و پرداخته‌ی نظام تقنینی، قضایی و پلیسی است یا ریشه در نحوه حکمرانی و تقسیم و توزیع امکانات اجتماعی توسط نظام حاکم دارد. بنابراین، نظام کیفری، یعنی جرم‌انگاری، کیفرگذاری و عدالت کیفری باید بازنگری شود و این بازنگری باید از مرحله‌ی قانون‌گذاری، از جمله در حوزه‌ی کیفری آغاز شود نه از جرم یا پیشگیری از جرم (نجفی ابرندآبادی، ۹۲-۱۳۹۱: ۷).

از دیدگاه این جرم‌شناسان، تعریف رسمی جرم در جرم‌شناسی سنتی، بی‌طرف نیست؛ زیرا به جرم‌انگاری نقض حقوق مدنی، سیاسی و اقتصادی به رسمیت شناخته شده مردم در قوانین اساسی کشورها و منشور بین‌المللی حقوق بشر اشاره‌ای نمی‌کند و تکلیفی در این زمینه برای قانون‌گذاران تعریف نمی‌نماید. بدین ترتیب جرم از نظر آنها، نقض حقوق انسانی است که از نظر سیاسی توسط دولت‌ها پذیرفته، تعریف و تعیین شده باشد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۰: ۶) و همان‌گونه که حاکمیت، جرایم علیه گروه حاکم و جرایم سیاسی را مجازات می‌کند، باید با جرایم علیه ملت و جرایم علیه حقوق شهروندی و کرامت انسان‌ها نیز برخورد کند.

ایراد دیگری که از دیدگاه جرم‌شناسان پست مدرن بر تعریف قانونی جرم وارد است، این است که تعریف قانونی جرم توضیح نمی‌دهد که چرا انواع خاصی از رفتارها جرم تلقی شده و باید مجازات شوند در حالی که اشکال دیگر رفتارهای مشابه، غیرمجرمانه تلقی می‌شوند. این دسته از جرم‌شناسان می‌گویند تعریف رفتار خاص به عنوان جرم همواره اعمال قدرت توسط جمعیتها و گروه‌هایی است که اختیار و ابزار استفاده از قانون برای حمایت از منافع خودشان و تحمیل ارزشها و ایده‌های خودشان را بر جامعه دارند (عبدالفتاح، ۱۳۸۱: ۱۴۷). هر جا که قانون وجود دارد جرم نیز وجود دارد؛ زیرا ساده‌ترین تعریف جرم عبارت است از هر شیوه رفتاری که قانون آن را نقض می‌کند (گیدنز، ۱۳۸۳: ۱۵۲). پشت این وصف مجرمانه (جرم‌انگاری یک عمل) هیچ چیز محکم و جدی وجود ندارد بلکه صرفاً یک عمل مادی در میان سایر اعمال انسان است. بدین سان هر فرهنگ، نظام کیفری خاص خود را دارد (گسن، ۱۳۷۹: ۵). بنابراین در جوامع آرگانیک که تکثر فرهنگ‌ها و اخلاقیات حاکم است، نباید کسی یا گروهی عقاید و هنجارهای اخلاقی خود را بر

دیگران تحمیل کند و قانون و قاعده واحدی برای گروه‌ها و فرهنگ‌های مختلف نمی‌تواند وجود داشته باشد.

از نظر میشل فوکو^۱، که یکی دیگر از فیلسوفان و بنیان‌گذاران جرم‌شناسی پست مدرن است، کردارهای شکاف‌انداز قانونی از طریق ایجاد تمایز میان افراد و جداکردن آن‌ها از یکدیگر برمبنای تفاوت‌هایی نظیر بهنجار و نابهنجار، عاقل و دیوانه، مجاز و ممنوع، افراد را به ابژه (موضوع و هدف) تبدیل می‌کند. در نتیجه‌ی به کار بستن این کردارهای شکاف‌انداز است که مردم به دسته‌هایی از قبیل دیوانگان و زندانیان و بیماران روانی تقسیم می‌شوند. این تقسیم‌بندی برای آن‌ها هویتی درست می‌کند که خود را در آئینه آن ادراک می‌کنند و دیگران هم به همین روش آن‌ها را درک می‌کنند (استنگرام و گاروی، ۱۳۸۹: ۱۵۳). همانطور که ملاحظه می‌شود، نظریه فوکو با نظریه جرم‌شناسان واکنش اجتماعی به ویژه جرم‌شناسی تعامل‌گرا و برچسب‌زنی همخوانی دارد. وی حتی هدف جرم‌شناسی را اعمال قدرت و وسیله‌ای برای بهنجارسازی افرادی می‌داند که از نظر قدرت حاکم، نابهنجار شناخته شده‌اند.

به نظر فوکو قانون به نفع عده‌ای و علیه عده دیگر نوشته شده و با زبان طبقه فرادست مطابق است که موجب ابهام برای طبقه فرودست می‌شود و در دادگاه، یک طبقه حاکم اجتماعی و نه کل جامعه به قضاوت می‌نشیند. فوکو با تاکید بر عنصر قدرت، هدف قانونگذاری را اعمال قدرت دانسته و می‌گوید این قدرت تنها در اختیار گروه محدودی است که از بالا بر گروه کثیری از جامعه تحمیل می‌شود و می‌خواهد حرف خودش را بر کرسی بنشاند.

به عقیده پست مدرنیست‌ها، زمانی که طبقه‌گرایی، تبعیض جنسیتی و نژادپرستی به صورت نهادینه درآمده و سامان‌مند و ساختارمند می‌شوند، به تاریخ‌های اجتماعی و اولویت‌های جاری مسلم و بدیهی تبدیل گردیده و نهادهای دولتی از جمله قانون را می‌سازند، سیاست‌ها و فعالیت‌های در دست را تغذیه می‌کنند و برای تبعیض‌های میان‌فردی، مشروعیت فراهم می‌آورند. از خلال همین فرایندهای نهادینه‌سازی است که روابط سلطه و انقیاد اهمیتی ساختاری می‌یابند (Scarton and Chadwick, 1991: 168).

علاوه بر عنصر قدرت، ذهنیت باوری به جای عینی‌گرایی نقش مهمی در تبیین جرم از دیدگاه پست مدرنیست‌ها ایفا می‌کنند.

طبق نگرش مدرنیسم، زبان و واژگان باید برای رسیدن به معنی حقیقی تفسیر شوند. اما در رویکرد پست مدرنیسم، تفسیر و بررسی به واقعیت ختم نمی‌شود. چون ما نمی‌توانیم به بیرون زبان دست پیدا کنیم و نباید آن را به دلخواه خود تفسیر کنیم و به آن معنی ببخشیم. زبان یک نظام

1. Michel Foucault

خودارجاع و درونی است و نمی‌توان از بیرون به آن دسترسی پیدا کرد (هیگس، ۱۳۹۱: ۲۱۰). لذا نباید قوانین را تفسیر کرد. این امر بدان معناست که هیچ حقیقت عینی در کار نیست و آنچه هست، چیزی جز شیوه‌های متفاوت سخن گفتن درباره حیات اجتماعی و شرح و تفسیر آن نیست (وایت و هینز، ۱۳۹۲: ۴۰۷). به عبارتی دیگر، مفاهیم اخلاقی وجود و واقعیت خارجی ندارند و نمی‌توان خوب یا بد را در عالم واقع، به طوری عینی نشان داد و شناخت. پس معنی‌ها و تفسیرهایی که در مورد رفتارها اعمال می‌کنیم و آنها را جرم می‌دانیم، صرفاً ساخته‌های ذهنی ما هستند که در عالم بیرون واقعیت ندارند و انتزاعی هستند و هیچ وقت نمی‌توانند حقیقت را بیان کنند.

به نظر ویگنشتاین^۱ فقط بازی‌های زبانی مختلفی وجود دارد که براساس آن به برخی پدیده‌ها صرفاً با واژگان و زبان، معنایی را نسبت می‌دهیم. این موضوع بدین معناست که چیزی به نام جرم طبیعی وجود ندارد (Morrison, 1995: 16) و هر زمان که یک بازی زبانی بر بازی زبانی دیگر غلبه و تسلط پیدا کند، شاهد بی‌عدالتی و ظلم خواهیم بود. نظام‌های زبانی همواره به گونه‌ای تنظیم می‌شوند که از گروه‌ها و ایده‌های خاصی حمایت کنند و در واقع ابزاری برای به حاشیه راندن دیگر گروه‌ها هستند.

نکته مهم دیگر از دیدگاه جرم‌شناسی پست مدرن در تبیین جرم، تأثیر و تسلط گفتمان و زبان بر ارتکاب جرم است. در این رویکرد، زبان به‌عنوان یک عامل مهم در ارتکاب جرم محسوب می‌شود. در پاره‌ای از وضعیت‌های ستیزه جویانه هنگامی که زبان به‌عنوان میانجی ارتباط میان افراد دخالت نمی‌کند یا نمی‌تواند دخالت کند، در این صورت گرایش به استفاده از رفتار عملی پدید می‌آید. زیرا هنگامی که زبان بازمی‌ماند، افراد به حرکت دست می‌زنند. جایی که سخن منع، قطع یا بیگانه شده باشد حرکت آغاز می‌شود. قتل، به عنوان حرکتی که ناگهان فرد را در اردوگاه رانده شدگان می‌اندازد، هنگامی صورت می‌گیرد که ارتباط کلامی امکان پذیر نبوده یا دیگر امکان پذیر نباشد. وقوع قتل، شکست نهایی سخن را اعلام می‌دارد. این رفتار می‌تواند نشانه و علامتی باشد که از خودبیگانگی برخی افراد و همچنین از خودبیگانگی یک گروه اجتماعی چون پرولتاریا را نشان می‌دهد. این اقدام نقطه گسستی است بر سلطه‌ی شدیدی که توسط ارگان‌های اجتماعی بر کل یک گروه اعمال می‌گردد و به صورت خشونت آشکار می‌شود (بست، ۱۳۷۳: ۱۰۲-۱۰۱).

در واقع دیدگاه پست مدرن، علت جرم را پدیده‌ای نهفته در خود سلطه‌ی زبانی، نظام سلطه و تسلط گفتمان غالب، منع و قطع گفتمان‌های دیگر و بیگانه و گفتمان‌های غیرغالب و غیرخودی می‌داند. به عقیده آنها نظام سلطه و گفتمان‌های غالب به شکل‌های گوناگون به جرم‌انگاری سخن، اندیشه و رفتاری می‌پردازد که در برابر گفتمان جاری ایستادگی کرده و آن را نامشروع می‌داند یا

1. Ludwig Wittgenstein

با آن مخالفت می‌کند. راه حل این معضل نیز به نظر این اندیشمندان، ایجاد گفتمان‌های جانشین^۱ است که نفوذ زبان‌های مسلط را خنثی کند، یعنی زبان‌هایی که زندگی جمعیت‌های مبتلاشده به احساس بیگانگی (به‌ویژه اقلیت‌های قومی، بومیان، زنان و ...) را نظم دهد و انتظام بخشد و جایگزین کردن گفتمان ناسالم با یکی از گفتمان‌های صلح طلب و فراگیر، راه حل مهم پیشگیری از جرم است. بدین ترتیب این دیدگاه، وظیفه خود را در دو امر زیر می‌داند:

نخست پرده برداشتن از شیوه‌های متفاوت واژگان‌سازی و ساخت بندی واژه‌ها و عناصر زبانی در قلمرو عدالت جزایی و سپس فراهم آوردن مجال بیان برای دیدگاه‌های افرادی که تاکنون گفتمان‌های مسلط قانون، آن‌ها را ساکت کرده است (وایت و هینز، ۱۳۹۲: ۴۱۰).

۲.۱. طبقه بندی جرایم از دیدگاه جرم‌شناسان پست مدرن

جرم‌شناسان پست مدرن جرایم را به دو دسته تقسیم‌بندی می‌کنند:

الف) جرایم تقلیل دهنده^۲: جرایمی هستند که موجب می‌شوند افراد جایگاه و موقعیت خودشان را از دست بدهند. در اثر این جرایم، شخص و یا گروه آسیب دیده کیفیتی در موقعیت فعلی خود را از دست می‌دهد. به عبارتی دیگر، وضعیت و موقعیت فرد به گونه‌ای تقلیل می‌یابد (Milovanovic, 2007:83). این جرایم ممکن است باعث تلف اموال شود مانند سرقت، یا سبب تلف سلامتی یا زندگی شود مانند ضرب و جرح یا قتل. یا باعث از دست رفتن آبرو و حیثیت شود مانند تجاوز. اکثر این نوع جرایم مستلزم درگیری و رابطه فیزیکی بین مجرم و بزه دیده است. ب) جرایم سرکوب کننده^۳: جرایم سرکوب کننده زمانی رخ می‌دهند که گروه آسیب دیده یک محدودیتی را تجربه کنند و از دست‌یابی آنان به هدف و موقعیت شغلی مطلوب به خاطر تبعیض جنسیتی یا نژادپرستی و غیره، جلوگیری شود (Henry and Milovanovic, 2000: 6). به عبارتی دیگر، جرایم علیه اقلیت‌های قومی و نژادی و مذهبی که در تلاشند به حقوق و تمایلات آزادی‌خواهانه خود دست یابند و در عرصه اجتماع، حضور و نقش فعال داشته باشند، اما سرکوب می‌شوند.

جرایم سرکوب کننده ممکن است شامل تبعیض باشد مانند نژادپرستی، تبعیض جنسیتی، فقر و یا محدودیت‌های ناشی از دیدگاه‌های سیاسی و مذهبی مختلف. این نوع جرایم ممکن است به صورت روانی و یا فیزیکی باشد. یعنی هنگامی که مردم از عوامل تحمیلی خارجی مانند فقر،

1. Replacement Discourse
2. Crimes of Reduction
3. Crimes of Repression

تبعیض جنسیتی، نژادپرستی و یا هر محدودیت ساختاری دیگر رنج می برند، این ساختار به طور مشابه آنها را به عنوان قربانیان جرم می بیند. قربانیانی که از این جرائم آسیب می بینند در روابط نابرابر قرار دارند، محدودیت های ساختاری را تجربه می کنند و از درد انکار شدن انسانیت و کرامت خود در رنج اند (McLaughline & Muncie, 2001:51).

رفاه و امنیت، مکان زندگی مناسب، امکانات درمانی مناسب و درآمد آبرومندانه باید برای تمام افراد تامین شود. جرم حقیقی، نقض این حقوق است؛ در واقع، جنگ، نژادپرستی، تبعیض جنسیتی و اعمالی که موجب فقر می شوند پیامد سیستم نئولیبرال (یا همان مدرنیته) بوده و عامل اصلی این جرایم را باید در سیستم مدرنیته جستجو کرد (ون هام، ۱۳۹۱: ۹۳۵). بنابراین می توان گفت جرایم سرکوب کننده، جرایم علیه رفاه و حقوق اساسی و اولیه انسان هاست.

گاهی این جرایم به صورت جرایم ناشی از نفرت^۱ ارتکاب می یابند که در این صورت اغلب به صورت فیزیکی هستند. جرایم ناشی از نفرت جرایمی خشن و با انگیزه تعصب بوده و هنگامی رخ می دهد که مرتکب، قربانی را به دلیل عضویت در یک گروه خاص اجتماعی مورد هدف قرار می دهد. نمونه این گروهها شامل قومیت، جنسیت، معلولیت، زبان، ملیت، ظاهر فیزیکی، مذهب و یا گرایش جنسی می باشد^۲ (Streissguth, 2003: 3).

در واقع نژادپرستی، تبعیض جنسیتی و محدودیت نه تنها خود جرم هستند بلکه علت جرایم نوع اول هم هستند و برای پیشگیری از جرایم تقلیل دهنده، باید این عوامل حذف شده و تمام افراد دارای حقوق ذاتی برابر و آزادی باشند. پس علت اصلی جرم، سیستم مدرنیته و پیامدهای آن است. هر شخص، ساختار یا دولتی که حقوق اساسی انسان ها را سلب کند یا اقلیتی را در فقر و تبعیض نگه دارد، مرتکب جرایم سرکوب کننده شده و دارای مسئولیت کیفری است.

بر این اساس، جرم شناسی پست مدرن هدف خویش را فراهم آوردن مجال مشارکت کامل افراد در جامعه و فرآیند قانونگذاری می داند، بدون آنکه عواملی مانند؛ نژاد، قومیت، جنس و طبقه مجال اثر گذاری بر این مشارکت بیابد. این جرم شناسی از یک سو زمینه را برای شناخت گروه های متنوعی فراهم آورده است که به تدریج در درون جامعه های سرمایه داری معاصر، حاشیه نشین

1. Hate Crimes

۲. دولت ایالات متحده آمریکا در قانون کنترل جرایم خشن مصوب ۱۹۹۴ و قانون جرایم ناشی از نفرت مصوب سال ۲۰۰۰ نیویورک، جرم ناشی از نفرت را اینگونه تعریف می کند: "جرمی که در آن مرتکب عمدا قربانی را به خاطر ویژگی های نژادی، قومی، رنگ پوست، ملیت، اصل و نسب، جنسیت، مذهب و مراسم مذهبی، سن، معلولیت و یا گرایش جنسی انتخاب می کند، حتی اگر قربانی به گروه مورد نظر مرتکب تعلق نداشته باشد. فلذا صرف تصور مرتکب به اینکه قربانی متعلق به این گروه ها است، کافی است."

(www.assembly.state.ny.us/leg/?cl=82&a=81) New York state Hate crime Act 2000. Article 485

می‌شوند و ازسوی دیگر، فهم این نکته را ممکن ساخته است که چگونه جرم انگاری اعمال گروه‌های یاد شده، به حاشیه نشینی هرچه بیشتر آنان می‌انجامد. این دیدگاه به خواسته‌ها و نظرات قشرهایی اعتبار بخشیده است که تاکنون شنیده نشده یا مورد اعتنا نبوده است. مانند قشرهایی چون بومیان و یا زنان و اقلیت‌ها. بنابراین، این دیدگاه به حمایت از نوعی فلسفه آزادی خواهی برخاسته است (وایت و هینز، ۱۳۹۲: ۴۲۷).

۳.۱. ارزیابی انتقادی قرائت پست مدرنیستی از جرم

پس از تبیین رویکرد جرم‌شناسان پست مدرن نسبت به جرم، اینک به ارزیابی انتقادی این دیدگاه‌ها می‌پردازیم. دیدگاه‌های جرم‌شناسان پست مدرن به دلایل مختلف به ویژه به جهت نسبی‌گرایی، نفی عقل‌گرایی و پوزیتیویسم علمی مورد انتقاد حقوقدانان و جرم‌شناسان قرار گرفته است. در واقع بر اساس اصل نسبی‌گرایی محض، نظام اخلاقی فرو می‌پاشد و مفاهیم عدل و ظلم برابر می‌شود. از طرف دیگر، یکی از پیامدهای نسبی‌گرایی، جلوگیری از جهانی شدن حقوق کیفری است. نسبی‌گرایی در تبیین جرم، موجب می‌شود جوامع نتوانند درباره ماهیت پاره-ای از جرایم به توافق برسند. بدیهی است امروزه قباحات ذاتی برخی جرایم بین‌المللی مانند نسل‌زدایی و جنایت علیه بشریت و تروریسم توسط تمامی کشورهای جهان به رسمیت شناخته شده است و این جرایم وجدان نوع بشر را جریحه دار می‌کنند.

به اعتقاد راسل، پست مدرنیسم به خاطر نسبییت و انکار روشنگری و مفاهیم حقیقت و عدالت، خطرناک است. به نظر او مشکلات گفتمان ناشی از گفتمان غالب طبقه حاکم، به طور مبالغه آمیز و متراکم و ریاکارانه بیان شده است (Russell, 1997: 61-90). هرچند روابط نابرابر قدرت، تولید جرم می‌کند، لکن توجه به این عامل، به تنهایی برای شناخت جرم، کافی نیست. لذا تأکید افراط‌گرایانه بر ذهنیت، قدرت و گفتمان و واکنش اجتماعی در تبیین جرم، یکی از ایرادات اساسی نظریه جرم‌شناسی پست مدرن است.

ایراد دیگر نظریه جرم‌شناسی پست مدرن، این است اعتقادی به حقایق عینی ندارد و هیچ معیار و ملاکی را برای تشخیص خوب از بد ارائه نمی‌دهد.

اگر هیچ جهان عینی در کار نباشد و اگر واقعا هیچ واقعیتی در ورای زبان و در عالم خارج وجود نداشته باشد، هیچ نقطه پایانی برای ساختارشکنی و حقیقت‌متصور نمی‌شود و آنگاه برای تعیین اینکه محققان در کار خود از چه گروه‌هایی حمایت کنند، هیچ معیاری وجود نخواهد داشت (وایت و هینز، ۱۳۹۲: ۴۲۶). بنابراین باید گفت نسبی‌گرایی در تبیین جرم، تنها به جرایم قراردادی و اعتباری مربوط است نه همه جرایم.

از طرفی، اگر تمامی اقدامات و رفتارهای اقلیت‌ها در جامعه درست باشد، در این صورت باید از گروه‌های ملی‌گرای افراطی و یا گروه‌های برتری طلب سفیدپوست یا سیاه‌پوست کاملاً حمایت به عمل آورد و تمام رفتارهای مجرمانه آن‌ها را مشروع تلقی کرد. علاوه بر این می‌توان بسیاری از اقدامات تروریستی علیه گروه حاکم را براساس عقاید این دسته از جرم‌شناسان مشروع دانست.

به طور کلی این جرم‌شناسی به دلیل احساساتی بودن و جنبه سیاسی افراطی دادن به جرم مورد انتقاد است. چون یک جرم‌شناسی انقلابی بوده و معتقد است که علیه نظام‌های سیاسی و اقتصادی و کیفری باید قیام و شورش کرد و برای برقراری مساوات و برابری و عدالت تلاش نمود. به این معنا که می‌گویند جرم ساخته و پرداخته گروه حاکم است و هر رفتار مجرمانه‌ای که از مردم سر می‌زند، ناشی از محدودیت‌ها و محرومیت‌هاست و هر نوع علت و عامل دیگر در ارتکاب جرم از جمله ویژگی‌های شخصیتی و روانشناختی را رد می‌کنند.

جرم‌شناسان دیگر مثل «کلوکار»^۱ و «مانکوف»^۲، جرم‌شناسی پست مدرن را به دلیل نقص‌ها و کمبودهای تجربی نامطلوبشان، امپریالیسم سیاسی-اخلاقی خشن‌شان، نگرش رومانیتیک نسبت به جرم، مبنای احساساتی داشتن آن، ورشکستگی علمی و آکادمیک، کم‌تجربگی و اجتناب از تحقیقات تجربی، مورد انتقاد قرار داده‌اند (عبدالفتاح، ۱۳۷۷: ۸۸). بدین ترتیب می‌توان گفت این جرم‌شناسی یک رویکرد سیاسی و عقیدتی نسبت به جرم است و محور مطالعات خود را خارج از حقوق جزای حاکم بنا می‌کند و در مقابل جرم‌شناسی رسمی و عمومی که در محور مطالعات آن، قانون جزای رسمی است، قرار می‌گیرد (نجفی ابرندآبادی، ۸۴-۱۳۸۳: ۱۰۴). علاوه بر این، دیدگاه آنان مبنای علمی و تجربی محکمی که مبتنی بر روش تحقیق و آزمایش و نمونه برداری علمی باشد، ندارد.

هرچه جوامع پیچیده‌تر و به تعبیر «امیل دورکیم»، ارگانیک‌تر می‌شوند، نیاز به قانون برای تنظیم روابط متقابل بخش‌های مختلف جامعه بیشتر احساس می‌شود و چنانچه این نظم بخشیدن-ها ناکافی باشد، وضعیت آنومیک ایجاد می‌گردد. بنابراین وجود خود قانون، ضروری و فی‌نفسه فاقد اشکال است، اما آنچه محل ایراد است استفاده ابزاری از قانون برای سرکوب اقلیت‌ها و ایجاد محدودیت‌های ساختاری برای آنها و جرم‌انگاری عقاید سیاسی و مذهبی متفاوت با عقاید گروه حاکم است و همین امر زمینه را برای انحراف فراهم می‌سازد، زیرا عده‌ای در برابر مقررات طبقه حاکم مقاومت می‌کنند.

-
1. Klockars, C.B
 2. Mankoff, M

مخالفتان جرم‌شناسی پست مدرن معتقدند ایجاد درد و رنج ذاتا بد است. ولی قطع درد و رنج از انسان خوب است. درست است که تفکیک آنها کمی دشوار است، اما کیفیتی از واقعیت، برگرفته از حقیقت جهانی وجود دارد، که بهتر از آسیب‌های پوچ‌گرایانه و نسبی‌گرایی اخلاقی پست مدرن است. قانون تنها تا آنجا که مبتنی بر این اصول باشد، اعتبار دارد و نه بیشتر. پس ما می‌توانیم بخشی از حقیقت را داشته باشیم و به آن چنگ بزنیم. اینجاست که قوانین را به این خاطر وضع می‌کنیم که از اقدامات خودسرانه و استبدادی جلوگیری کند و بتواند ریشه در حقایق اخلاقی ثابت داشته باشد (Druzin, 2012:41-56).

خلاصه اینکه از دیدگاه جرم‌شناسی پست مدرن، جرم یک پدیده ساختاری است و مجرم یک سرمایه‌گذار افراطی^۱ است که نیروی خود را برای تسلط بر دیگران صرف می‌کند.

۲. تحلیل کیفر از دیدگاه جرم‌شناسی پست مدرن و نقد آن

جرم‌شناسی پست مدرن نسبت به مجازات و کیفر نیز رویکرد خاصی دارد که در این قسمت به بررسی و نقد آن می‌پردازیم.

جرم‌شناسان پست مدرن که جرم‌شناسان کلاسیک و مدرن را به بی‌توجهی به جامعه‌شناسی حقوقی متهم می‌کنند، معتقدند که مجازات یک فن‌آوری به‌غایت پیچیده قدرت است. مجازات و دیگر اشکال واکنش‌های تنبیهی را بیش از هر چیز می‌توان با در نظر گرفتن مناسبات قدرت تبیین و توجیه کرد. مجازات‌ها چه در قدرت‌ها و حکومت‌های مبتنی بر خشونت و چه در قدرتهای مبتنی بر صنعت و ثروت و یا حتی قدرتهای مبتنی بر دانایی، وسیله‌ای برای اعمال قدرت است (جوان جعفری بجنوردی و ساداتی، ۱۳۹۴: ۱۹-۳۰). از نظر این جرم‌شناسان، کیفر برای اجرای عدالت نیست، بلکه برای دوباره فعال کردن و بازتولید قدرت است. میشل فوکو زندان را به عنوان یک مجازات مدرن، به چالش می‌کشد و می‌گوید زندان هنجارهای قدرت را به افراد تحمیل می‌کند و می‌خواهد افراد را بهنجار و اصلاح کند، در حالیکه به دلایل زیر شکست می‌خورد:

اولا زندان نرخ جرم را پایین نمی‌آورد و موجب تکرار جرم می‌شود؛ ثانيا زندان به تولید بزهکاری و گروه‌های مجرمانه سازمان یافته دامن می‌زند؛ ثالثا تبعید زندانیان پس از آزادی مانع یافتن کار و تکرار جرم می‌شود؛ رابعا زندان موجبات فقر خانواده زندانی و در نتیجه بزهکاری را فراهم می‌آورد؛ علاوه بر این، هزینه درونی زندان و هزینه بزهکاری‌هایی که زندان قادر به کنترل آنها نیست، یک اشتباه اقتصادی است. به گفته فوکو: زندان تنها جایی است که قدرت به شکل افراطی و عریان آن،

1. Excessive investor

خود را آشکار می‌سازد و در عین حال به عنوان نیروی اخلاقی توجیه می‌شود. نکته جالب درباره زندان این است که در آنجا برای یک بار هم که شده، قدرت خودش را پنهان نمی‌کند و در قالب استبدادی با جزئیات کامل خود را نشان می‌دهد، این قدرت خودخواهانه است و در عین حال کاملاً موجه (Foucault, 1977: 210).

به نظر وی وظیفه کلی جرم‌شناسی واقعا حل مسأله جرم نیست بلکه رشد، سازماندهی قدرت و نظارت است. وی جرم‌شناسی را به‌عنوان گفتمانی در نظر می‌گیرد که نظارت و روابط قدرت را گسترش می‌دهد (Carrabine, 2004: 90). در جامعه مدرن، نه فقط جرم و یا انحراف، بلکه هر نوع بی‌قاعدگی و تخلف از هنجار نیز کنترل می‌شود و قدرت از طریق مراقبت و نظارت بر افراد اعمال می‌شود (نیازی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۷). لذا همه چیز در دست قدرت بوده و هدف قانون و جرم‌شناسی اعمال قدرت است.

هنری و میلووانویچ نیز با مجازات حبس به این دلیل که یک نهاد ناتوان‌سازی بوده و تفکیک نادرست بین افراد داخل زندان و خارج زندان ایجاد می‌کند، مخالفت کرده‌اند. آنان می‌گویند افراد زندانی می‌توانند جرایم جدیدی را در فضاهای فیزیکی یا مجازی جدید (مدرن) مرتکب شوند و به مردم آسیب برسانند؛ در حالی که آمده‌اند تا خودشان را در زندان اصلاح کنند. علاوه بر آن، مخارج در زندان بر تعلیم صرف نمی‌شود و گسترش زندان با افزایش ترس از جنایت همراه است. سیاست ناتوان‌سازی افسانه جامعه امن‌تر را پیشنهاد می‌دهد اما در واقع آزادی بیشتر برای قدرتمندان برای ارتکاب جرایم بیشتر را می‌دهد (Milovanovic, 1997: 153-169).

آنان می‌گویند سیاست اصلاح و بازتوانی فقط یک جایجایی موقت در قدرت و جرم است. مگر اینکه ساختارهای گفتمانی آسیب‌رسان و نهادهای اجتماعی وابسته به آن با گفتمانی که متعهد به تولید کمتر آسیب و ضرر است جایگزین شود (Henry, and Milovanovic, 1996: 195).

به عبارت دیگر، اصلاح و درمان یک سیاست کیفری به ظاهر حقوق بشرگرایانه بوده اما در باطن هدفی جز وادار کردن بزهکار به پذیرش هنجارهای حاکمیت و بازتولید قدرت است.

بر این اساس جرم‌شناسان پست مدرن به جای توسل دولت به خشونت، استفاده از پاسخ‌های اجتماعی و صلح‌جویانه و رویکردهای توافقی را توصیه می‌کنند و می‌گویند «سیاست‌های اجتماعی زورگویانه صرف، مشکل جرم را تداوم می‌بخشد؛ مجازات، مانند رفتن به جنگ است و مردمی که به جنگ می‌روند بر این باورند که خشونت نتیجه بخش است و در نتیجه متوسل به خشونت می‌شوند» (ولد و دیگران، ۱۳۸۰: ۳۷۳). به عقیده این جرم‌شناسان خشونت، خشونت به بار می‌آورد و بر خشونت مجرمان در جامعه می‌افزاید. بنابراین سیاست کیفری مبتنی بر انتقام و سزای قطعی و نفی و طرد بزهکار را باید کنار گذاشت؛ چون بدی را با بدی نمی‌توان پاسخ داد و

خوب کرد و زشتی را با زشتی نمی توان زیبا کرد. خشونت مجازات، تنها می تواند خشونت جرم را افزایش دهد.

به عقیده یانگ، راه حل جرم و جنایت، تنها تقویت قانون و ایجاد نظم در همه شرایط نیست. امنیت گرایی و کنترل های اضافی بعد از یک نقطه خاص، تنها به اختلال بیشتر منجر می شود (Madfis, 2014: 3).

جرم شناسی پست مدرن پیشگیری با استفاده از ساز و کارهای کیفری را رد می کند. چون اقدامات پیشگیرانه به مفهوم سنتی و کیفری را اقداماتی تلقی می کند که در راستای سرکوب و قلع و قمع هر چه بیشتر خواسته های مشروع و قانونی گروه ها و طبقات فاقد قدرت مورد استفاده قرار می گیرد. پیشگیری واقعی از بزهکاری بر این اساس، زمانی حاصل می شود که با عوامل اصلی و ساختاری بزهکاری یعنی نژادپرستی، تبعیض های جنسیتی و تبعیض های قومی و دینی و استثمار و استعمار مقابله شود و روابط نابرابر قدرت از بین برود.

به نظر این اندیشمندان، ایجاد گفتمان های جانشین است که می تواند نفوذ زبان های مسلط را خنثی کند و زندگی جمعیت های مبتلا شده به احساس بیگانگی (به ویژه اقلیت های قومی، بومیان، زنان و ...) را نظم و انتظام بخشد و همچنین جایگزین کردن گفتمان ناسالم با یکی از گفتمان های صلح طلب و فراگیر، راه حل معضل جرم است (وایت و هینز، ۱۳۹۲: ۴۱۰).

از دیدگاه این جرم شناسی، بنیان نظام عدالت کیفری در کشور امریکا بر خشونت استوار است. نظامی که می پندارد با خشونت بر خشونت و با شرارت بر شرارت می توان چیره شد. این اصل به گونه ای غم انگیز بسیاری از نظریه های جرم شناسی را تحت سیطره درآورده است. مقاومت باید بر اساس همدردی و عشق باشد نه براساس خشونت که در مقابل آن مقاومت می شود. اگر جرم شناسان و مردم باورشان در مورد خشونت را رها کنند می توان انتظار داشت که مجرمان هم این کار را انجام دهند (ولد و دیگران، ۱۳۸۰: ۳۷۳).

این جرم شناسی، سیستم عدالت کیفری مدرن را یک برنامه طراحی شده برای سرمایه گذاری بیش از حد در تولید جرم دانسته و آن را به عنوان بخشی از مساله جرم و نه راه حل آن در نظر می گیرد و راه حل جرم را در تغییر و اصلاح ساختارهای غالب و سیستم های نهادی سلطه می بیند (Carrabine, 2004: 98).

جرم شناسی پست مدرن ما را مجبور به کنار گذاشتن عبارات ظاهری و سطحی از "عدالت" می کند و به جای آن مفاهیم حقوقی ما را در سطح اساسی و بنیادی ریشه یابی می کند. به باور این متفکران، نگاه ابزاری به قانون جنایی و توسل ابزاری به کیفر، براساس تحمیل عقاید اقلیت بر اکثریت و به منظور فرمانبری اجتماعی-فرهنگی، رویکردهای دادگری و عدالت کیفری را نفی می کند (دکسردی، ۱۳۹۲: ۹-۸).

«ژاک دریدا»^۱ از فیلسوفان دیگر پست مدرن، معتقد است عدالت و حقوق باید از هم تفکیک شوند و منظور او از عدالت در واقع قانونی است که نه تنها ممکن است از حقوق موجود فراتر و بلکه متعارض با آن باشد، بلکه شاید هیچ ارتباطی هم با آن نداشته باشد. او ساختارشکنی را عین عدالت می‌داند و می‌گوید باید ساختار حقوق را بشکنیم تا به عدالت برسیم. اما وجود حقوق ضرورتاً مانع عدالت نیست (جعفری، ۱۳۹۲: ۱۰۱).

عدالت پست مدرن برخلاف عدالت کیفری "مدرن" که بر عقلانیت و سودمندی متکی است، به نهادهای فرهنگی برای برقراری ارتباط با افرادی که آن‌ها را ساکن و منفعل کرده‌اند نیاز دارد. روش "مدرن" در تعقیب کیفری مبتنی بر سودمندی است و زمانی است که مفاهیم سنتی و قراردادی عدالت را نقض کند. اما رویکرد "پست مدرن" نه تنها با راندمان بلکه با عدالت فردی مربوط به نیازهای متهم و منافع عمومی مربوط است. بسیاری از دستورات عمل‌های صدور حکم در نظام کیفری "مدرن" به عنوان یک فرمول و قاعده است. اما جای‌گزین پست مدرن "صدور حکم مصلحتی" است که مناسب با هر فرد باشد (Stone, 1988:1).

اشکال اساسی نظریات جرم‌شناسان پست مدرن در باب کیفر و عدالت کیفری، پارادوکسیکال بودن آن است. آنان در عین حال که نسبت‌گرا هستند، به مطلق‌گرایی درباره نفی رویکردهای تنبیهی و سزادهی و اصلاحی و درمانی معتقدند و از رویکردهای توافقی و ترمیمی دفاع می‌کنند. طرفداران جرم‌شناسی پست مدرن که همانند الغاگرایان، نظام عدالت کیفری سنتی را بر نمی‌تابند و مدل توافقی و ترمیمی عدالت را پیشنهاد می‌کنند، از پاسخ به این سوال اساسی بازمی‌مانند که در صورت شکست رویکردهای توافقی و فرآیندهای ترمیمی در مهار و کنترل بزهکاری چه باید کرد؟ تردیدی نیست که در مواردی که اقدامات پیشگیرانه معمول در جرم‌شناسی با محدودیت‌هایی همراه بوده و عمل نکنند و یا فرآیندهای ترمیمی با شکست مواجه شود، چاره‌ای جز توسل به نظام عدالت کیفری وجود ندارد.

اشکال دیگر این است که جنبه‌های اخلاقی و اجتماعی کیفر را نادیده می‌گیرند و صرفاً در چارچوب روابط قدرت به توجیه آن می‌پردازند.

۳. مسئولیت کیفری از دیدگاه جرم‌شناسی پست مدرن و نقد آن

جرم‌شناسان پست مدرن نه فقط مفهوم جرم، مجرم و کیفر در معنای کلاسیک و سنتی آن را زیرسوال می‌برند، بلکه مسئولیت کیفری بر مبنای مادی و بالفعل آن یعنی «الزام به تحمل کیفر جرم ارتكابی» را نیز به چالش می‌کشاند.

۱. Jacques Derrida: فیلسوف الجزایری تبار فرانسوی و پدیدآورنده فلسفه ساختارشکنی است. فلسفه ساختارشکنی به طور خلاصه، به معنی نقد ایدئولوژیک ساختار نظام ارزشی است.

دلیل این امر آن است که این جرم‌شناسان برخلاف جرم‌شناسان کلاسیک و مدرن، که جرم را به جهت فساد اخلاقی، ضعف خودکنترلی و خودشیفتگی بزهکار تقبیح می‌کنند، به بزه به عنوان یک امر طبیعی و نه گونه آسیب شناختی از رفتار انسان نگاه می‌کنند که به کارکردهای مفید، نظیر ارتقا وحدت اجتماعی و تقویت هنجار و نوآوری خدمت می‌کند. بزهکار را فردی در نظر می‌گیرند که دارای کارکردهای اجتماعی مفید بوده و به عنوان یک سپر بلا برای نظام اجتماعی عمل می‌کند (Fattah, 1997: 178). آنان به جای متهم و بزهکار، خود متهم کنندگان و برچسب مجرمیت زندگان به بزهکار و دست اندرکاران نظام عدالت کیفری را محکوم کرده و ادعا می‌کنند که روش‌های برخورد صاحبان قدرت با بزهکار و طرز نگرش آنان، مشکلات مربوط به بزه را تشدید نموده و یا حتی باعث خلق آن می‌شود (Ibid).

در واقع تمرکز و سخن اصلی پست مدرنیسم این است که چون جرم در جامعه مدرن، محصول نابرابری و بی عدالتی ساختار و نظام عدالت کیفری بوده و نوعی واکنش به این بی عدالتی جامعه محسوب می‌شود، لذا نمی‌تواند قبیح باشد و مرتکبان آن نباید مسئولیت داشته باشند. چون اقداماتشان مشروع بوده و مجبور به ارتکاب جرم هستند. از دیدگاه جرم‌شناسی پست مدرن، راه حل این مشکل در این است که مقرراتی وضع شود که از نابرابری‌ها و تبعیض‌ها در جامعه به دور باشد و تمام طبقات و فرهنگ‌ها و اقلیت‌ها را دارای حقوق یکسان بداند.

جرم‌شناسان انتقادی (به طور عام) و جرم‌شناسان پست مدرن (به طور خاص) معتقدند، بزهکاری در خیلی از جوامع ناشی از سیاست‌های ضد حقوق بشری دولت‌مردان حاکم است. بنابراین مسئول واقعی خود این دولت‌مردان هستند که مرتکب جرایم سرکوب‌کننده علیه شهروندان می‌شوند. از دیدگاه آنان پیشگیری واقعی از بزهکاری زمانی محقق خواهد شد که دولت‌ها نسل‌های چهارگانه حقوق بشر (اعم از حقوق مدنی و سیاسی، حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، حق بر محیط زیست و امنیت) را که در منشور بین‌المللی حقوق بشر و سایر اسناد بین‌المللی پیش‌بینی شده است، تضمین نمایند.

بدین ترتیب طرفداران این جرم‌شناسی معتقدند که بزهکاران نباید تحت اقدامهای درمانی و اصلاحی قرار بگیرند، زیرا آنها بیمار و منحرف و ناسازگار نیستند، بلکه قربانی غربالگری و گزینش پلیس و دستگاه قضایی و به طور کلی عوامل کنترل جرم می‌باشند. لذا یک سیاست جرم‌زدایی وسیع و عدم مداخله نظام کیفری در همه زمینه‌ها را امری ضروری می‌دانند.

در ارزیابی انتقادی این جنبه از دیدگاه‌های جرم‌شناسان پست مدرن می‌توان گفت که هرچند در جوامع طبقاتی و جوامعی که نژادگرایی، جنسیت‌گرایی، استعمار و استثمار در آنها نهادینه و ساختارمند گردیده است و به تعبیر دورکیم، جوامع مکانیکی می‌توان برای بزه و بزهکار

قائل به کارکردهای اجتماعی مفید و نوآورانه بود و مقصر و مسئول اصلی جرایم را خود دولت و حاکمیت تلقی نمود، لکن در جوامعی که در آنها حاکمیت برای کرامت انسانها ارزش قائل بوده و نسل های چهارگانه حقوق بشر را به رسمیت شناخته است، نمی توان برای بزه و بزهکاری کارکردهای اجتماعی مفید در نظر گرفت و مسئولیت جرایم ارتكابی در این قبیل جوامع را متوجه حکومتها نمود.

از طرف دیگر اینگونه نیست که هر جرمی برای جامعه مفید بوده و دارای کارکردهای مثبتی باشد. تنها جرایمی می توانند مفید تلقی شوند که مبتنی بر توسعه و تکامل^۱ باشند؛ یعنی قانون شکنی هایی که هدف آنها مقابله با ساختارهای سیاسی و اجتماعی نابرابر و توزیع عادلانه قدرت و ثروت است.

نتیجه گیری

از دقت و تأمل در تفکرات و آموزه های جرم شناسان پست مدرن می توان دریافت که این جرم شناسی با رد اثبات گرایی در علت شناسی جنایی، جرم را برساخته ذهنیت، گفتمان و قدرت می داند، هرچند نمی توان نقش گروه ها و طبقات و گفتمان های غالب و حاکم را در فرآیند قانون گذاری و جرم انگاری های اولیه و ثانویه نادیده گرفت؛ باوجود این، جرم را برساخته صرف ذهنیت و گفتمان و قدرت تلقی کردن تا حدود زیادی به دور از واقعیت است. جرم همانگونه که ذات باوران معتقدند تا حدودی یک واقعیت روانی و اجتماعی است. اینگونه نیست که جرم شناسی هدفش سازماندهی، توسعه و تقویت قدرت و نظام عدالت کیفری رسمی و حکومتی باشد؛ هدف و رسالت اصلی جرم شناسی، ایجاد حقوق و نظام عدالت کیفری کیفیت محور و کارآمد است و نه حقوق کیفری حکومت مدار. بنابراین حکومتی و رسمی جلوه دادن جرم شناسی با اهداف و رسالت های اساسی آن در تعارض است. تردیدی نیست که اصلاح روابط نابرابر قدرت و مقابله با نژادگرایی، جنسیت گرایی و استثمار و استعمار و فراهم آوردن زمینه برای مشارکت فعال همه افراد و گروه ها در فرآیند قانون گذاری و استفاده از گفتمان های جایگزین صلح جویانه از مهم ترین راهکارهای پیشگیری از بزهکاری است و درست است که خشونت را با خشونت نمی توان پاسخ داد و توسل به سیاستهای اجتماعی خشونت آمیز، بر دامنه خشونت و افراط گرایی در جامعه می افزاید؛ باوجود این، در مواردی هم هیچ راه چاره ای جز توسل به اقدامات خشونت آمیز وجود ندارد. برای مثال وقتی در مقابل اقدامات خشونت آمیز گروه های مختلف تروریستی و افراط گرا هیچ اقدامی جز کیفر عمل نکند، چاره ای جز توسل به خشونت برای مهار آنها نیست.

1. developmental crimes

امروزه در نظام سرمایه داری غرب و امریکا، ادامه موضوعاتی همچون خشونت نژادی و عدم تساوی، جمعیت بیش از حد زندان و مجازات اعدام به معضلی برای امریکا در هزاره سوم تبدیل شده است و نظام عدالت کیفری را به چالش طلبیده است. در این کشورها، بیشتر جرایم خشونت آمیزی که توسط افراد ارتکاب می یابد، ناشی از تنفر از اقلیت ها و نژادهای مختلف مانند جرایم علیه سیاه پوستان، مهاجران، پناهندگان و همجنسگرایان است و همچنین جرایمی که توسط قدرت حاکمیت و نهادهای تعقیب کیفری و پلیس علیه اشخاص و شهروندان و اقلیت های خاص ارتکاب می یابد، ناشی از نفرت و قدرت مسلط جامعه است که با اقلیت ها کنار نمی آیند و آنها را طرد می کنند.

اقدامات پیشگیرانه در مقابله با جرم به ویژه جرایم ناشی از نفرت، مستلزم این است که اولاً کرامت انسانی اساس حقوق کیفری قرار گیرد، بر این مبنا به جرم انگاری ها و کیفر گذاری ها اقدام شود و از جرایم اعتقادی و بدون بزه دیده، جرم زدایی شود. ثانیاً برای مرتکبان جرایم ناشی از نفرت، مجازات های نسبتاً شدیدی وضع شود.

هرچند رویکردهای انتقادی موجب تحول جرم شناسی و حقوق کیفری شده اند و رویکرد مبارزاتی-مطالباتی آن ها در جوامعی که به آزاداندیشی و متفاوت اندیشیدن احترام می گذارند و علم در آنها دولتی و دستوری نشده است، موجب گشوده شدن محورهای مطالعاتی جدید در سیاست جنایی و حقوق کیفری گردیده است (نجفی ابرندآبادی و هاشم بیگی، ۱۳۹۳: ۲۳). اما به هر حال پست مدرنیسم بیشتر یک دیدگاه فلسفی و سیاسی است که ممکن است مطالعات علمی را لوٹ کند، چون بر پایه مطالعات علمی و آزمایش و تجربه نیست. محقق باید نتایج مشاهدات و مطالعات را نشان دهد و تبیین کند. نه آنچه را که در ذهنش وجود دارد.

باید دانست که هیچ نظریه ای به تنهایی قادر نیست دیدگاهی کامل از جرم و بزهکاری را ارائه دهد. نظریه ها یا فرانظریه های مربوط به جرم به ما کمک می کند تا حقایق مختلف در مورد جرم را بشناسیم. این نظریه ها همانند قطعات مختلف پازلی می مانند که هیچ کدام به تنهایی قادر به ارائه تصویر کامل از جرم نیستند اما مجموعاً و در کنار هم می توانند تصویری معنادار از پدیده مجرمانه ارائه دهند.

علی رغم برخی ایراداتی که بر تفکرات جرم شناسان پست مدرن وارد است، تأثیرات آن در جرم شناسی انتقادی معاصر و عدالت کیفری مدرن، انکارناپذیر است. نفی مطلق گرایی، اعتقاد به کثرت گرایی، رد نژادگرایی، جنسیت گرایی و رد طبقه گرایی و هرگونه تبعیض و خشونت ساختاری و استثمار و استعمار از امتیازات مهم این جرم شناسی است.

- جرم شناسی پست مدرن تحولات فراوانی را در حوزه جرم شناسی و حقوق کیفری به ارمغان آورده است که به برخی از آنها به طور خلاصه اشاره می‌شود:
- جرم زدایی از برخی اعمال و رفتارها به ویژه جرایم اعتقادی و بدون بزه دیده و جرم انگاری پدیده‌هایی چون استعمار، استثمار، تبعیض‌های نژادی، قومی، مذهبی و جنسیتی و تشدید مجازات جرایم ناشی از نفرت
 - به چالش کشیدن تعاریف قانونی جرم و ارایه تعریفی جدید و حقوق بشری از آن.
 - تاکید بر اهمیت جامعه شناسی کیفری و کارکرد زبان و گفتمان و قدرت در پژوهش‌های جرم شناسی و حقوق کیفری و تاثیر طرد و نفی گفتمان‌ها و اندیشه‌های مخالف با گروه حاکم در ارتکاب جرم.
 - به رسمیت شناختن اقلیت‌ها و حقوق آنها و اعتقاد به تکثرگرایی و کثرت فرهنگها و قومیت‌ها.
 - رد خشونت در استفاده از مجازات‌ها و مخالفت با مجازات مدرن زندان و تاکید بر استفاده از پاسخ‌های اجتماعی و جایگزین و صدور حکم‌های مصلحتی و ترمیمی.
 - مبنا و ملاک قرار گرفتن کرامت انسانی در جرم انگاری‌ها و قانون‌گذاری‌ها بدون توجه به قومیت و نژاد و جنسیت.
 - توافقی و ترمیمی شدن آیین دادرسی کیفری.

منابع

- استنگروم، جریمی، گاروی، جیمز (۱۳۸۹)، *فلسوفان بزرگ از سقراط تا فوکو*، ترجمه ابوالفضل توکلی شانديز، تهران: شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه.
- بابایی، پرویز (۱۳۹۰)، *فرهنگ اصطلاحات فلسفه (انگلیسی - فارسی)*، چاپ سوم، تهران: انتشارات نگاه.
- برمن، کانر و دیگران (۱۳۸۰)، *پست مدرنیته و پست مدرنیسم (مجموعه مقالات)*، ترجمه و تدوین حسینعلی نودری، تهران: انتشارات نقش جهان.
- بست، ژان میشل (۱۳۷۲)، *جامعه‌شناسی جنایت*، ترجمه فریدون وحیدا، چاپ اول، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- جعفری، مجتبی (۱۳۹۲)، *جامعه‌شناسی حقوق کیفری، رویکرد انتقادی به حقوق کیفری*، چاپ اول، تهران: نشر میزان.

- جوان جعفری بجنوردی، عبدالرضا و ساداتی، سیدمحمد جواد، (۱۳۹۴)، «مفهوم قدرت در جامعه شناسی کیفری»، **مجله پژوهشنامه حقوق کیفری**، سال سوم، شماره یازدهم، ص ۳۸-۹.
- حقیقی، شاهرخ (۱۳۸۱)، **گذر از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا**، چاپ دوم، تهران: آگاه.
- دکسردی، والتر اس (۱۳۹۲)، **جرم شناسی انتقادی معاصر**، ترجمه مهرداد رایجیان اصلی و میدرضا دانش ناری، تهران: انتشارات دادگستر.
- صادقی فسایلی، سهیلا؛ ستار پروین (۱۳۹۰)، «جرم: برساخته ذهنیت، گفتمان و قدرت»، **فصلنامه پژوهش حقوق**، سال سیزدهم، شماره ۳۳، ص ۲۴۲-۲۱۹.
- عبدالفتاح، عزت (۱۳۸۱)، «جرم چیست و معیارهای جرم انگاری کدام است؟»، ترجمه اسمعیل رحیمی نژاد، **مجله حقوقی و قضایی دادگستری**، شماره ۴۱، ص ۱۶۰-۱۳۶.
- عبدالفتاح، عزت (۱۳۷۷)، «آینده جرم شناسی و جرم شناسی آینده»، ترجمه و توضیح اسمعیل رحیمی نژاد، **نامه مفید**، شماره چهاردهم، ص ۱۰۰-۶۵.
- فوکو، میشل (۱۳۷۸)، **مراقبت و تنبیه: تولد زندان**، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- گسن، ریموند (۱۳۷۹)، «آیا جرم وجود دارد؟»، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، **مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی**، شماره ۲۹ و ۳۰، ص ۱۰۲-۶۱.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳)، **جامعه‌شناسی**، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ سیزدهم، تهران: نشر نی.
- مهاجرى، عباسعلی (۱۳۸۸)، **فرهنگ دوسویه علوم سیاسی دانشیار**، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشیار.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۸۳)، «پیشگیری عادلانه از بزهکاری»، **علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری)**، چاپ نخست، تهران: انتشارات سمت، ص ۵۹۸-۵۵۹.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۸۴-۱۳۸۳)، **مباحثی در علوم جنایی**، تقریرات جامعه شناسی جنایی دانشگاه شهید بهشتی.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۹۰)، «از جرم شناسی تا آسیب اجتماعی شناسی»، **مجله تحقیقات حقوقی (یادنامه شادروان دکتر رضا نوربها)**، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ضمیمه شماره ۵۶، زمستان، ص ۱۰۳۲-۱۰۱۵.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۹۲-۱۳۹۱)، **تقریرات درس جرم شناسی (از جرم شناسی انتقادی تا جرم شناسی امنیتی)**، دوره دکتری حقوق کیفری و جرم شناسی دانشگاه شهید بهشتی.

- نجفی ابرندآبادی، علی حسین و هاشم بیگی، حمید (۱۳۹۳)، **دانشنامه جرم شناسی**، چاپ سوم، تهران: نشر گنج دانش.
- نیازی، محسن و دیگران (۱۳۹۳)، «چرخش گفتمان تبیین جرم از دوره کلاسیک تا پست مدرنیسم»، کارآگاه، دوره دوم سال هشتم، شماره ۲۹، ص ۷۰-۹۰
- والک لیت، ساندر (۱۳۸۶)، **شناخت جرم شناسی**، ترجمه دکتر حمیدرضا ملک محمدی، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
- وایت، راب، هینز، فیونا (۱۳۹۲)، **جرم و جرم شناسی**، متن درسی نظریه های جرم و کجروی، ترجمه علی سلیمی، چاپ پنجم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ولد، جرج و دیگران (۱۳۸۰)، **جرم شناسی نظری**، ترجمه علی شجاعی، تهران: انتشارات سمت.
- ون هام، فرانسواز (۱۳۹۱)، «آسیب اجتماعی شناسی: رشته جدید، توسعه قلمرو جرم شناسی؟»، ترجمه سیدحسین حسینی و اقبال محمدی، **دایره المعارف علوم جنایی (مجموعه مقالات تازه های علوم جنایی)**، چاپ نخست، بنیاد حقوقی میزان، ص ۹۴۱-۹۲۴
- ویلیامز و دیگران (۱۳۸۳)، **نظریه های جرم شناسی**، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
- هیکس، استیون (۱۳۹۱)، **توضیح پست مدرنیسم، شک آوری و سوسیالیسم از روسو تا فوکو**، ترجمه خاطره سهرابی و فرزانه احسانی، چاپ اول، تهران: نشر پژوهش.
- Carrabine, Eamon and paul Iganski, Maggy Lee, Ken Plummer, Nigel South(2004), **criminology: a sociological introduction**, published by Routledge
- Carrington, K. (1998). "Postmodernism and Feminist Criminologies: Fragmenting the Criminological Subject". in *The New Criminology Revisited*. Walton, P. & Young, J. (eds.). London: Macmillan.
- Druzin, B(2012) **Finding Footing in a Postmodern Conception of Law**, Postmodern Openings, Volume 3, Issue 1, March, pp: 41-56
- Fattah, Ezzat.A (1997) **Criminology: past, present and future**, Great Britain, Mac Millan press LTD.
- Foucault, Michel, Language, counter-memory, practice: selected essays and interviews by Michel Foucault, (1977), edited by Donald F blouchard. Cornell university press. 1977
- Giddens, Anthony (1984). **The Constitution of Society**. University of California Press. ISBN 0-520-05292-7.
- Henry, Stuart & Milovanovic, Dragan, **Constitutive Criminology**, Stage Publications, 1996, <http://books.google.com/books?id=N3zaAAAAMAAJ>

- Henry, Stuart, & Milovanovic, Dragan. (1996). **Constitutive criminology: Beyond postmodernism**. London: Sage
- Henry ,Stuart and Milovanovic, Dragan (2000), **Constitutive Criminology: Origins,Core Concepts, and Evaluation**, *Social Justice* Vol. 27, No. 2
- Kiely, Ray (1995), **Sociology and Development: The Impasse and Beyond**. London: UCL Press.
- Lanier, M. M, & Henry, S. (2004). **Essential criminology** ,2nd ed. Boulder, CO: Westview Press
- Longstreet, W.S.(2003). **Early postmodernism in social education: Revisiting “Decision making: The heart of social studies instruction!”** *Social Studies*, 94, 11–15.
- McLaughlin, Eugene and john Muncie (2001), **The sage Dictionary of Criminology**, sage publication ,
- Milovanovic, D. (1997) **Postmodern Criminology**, New York: Garland Publishing
- Milovanovic,D. (2007). Legalistic definition of crime and an alternative view. available at:
<http://anali.ius.bg.ac.rs/Annals%202006/Annals%202006%20078-086.pdf>.
- Morrison, Warne (1995), **Theoretical criminology: from Modernity to Postmodernism**, Cavendish publishing limited, Routledge-Cavendish;1 edition
- Russell, Stuart. (1997). **The failure of postmodern criminology** , *Critical Criminology*, Autumn, 1997, Volume 8, Issue 2, pp 61-90 , Kluwer Academic Publishers-Plenum Publishers
- Sandu, A., (2010) **Constructive-Postmodern Approaches on the Philosophy of Law**, *Postmodern Openings*, Year 1, Vol 3, September, 2010, pp: 23-34
- Scarton,P. and Chadwick,K.(1991) **The theoretical and political priorities of critical criminology**, in K.Stenson and D.cowell(eds) *The politics of crime control*. London: Sage.
- Streissguth, Tom (2003). *Hate Crimes (Library in a Book)*. Facts on File, Inc.
- Madfis, Eric (2014), *Postmodern Criminology*, http://www.academia.edu/5294360/Postmodern_Criminology_-_Madfis_2014
- <https://www.ncjrs.gov/App/Publications/abstract.aspx?ID=117984> (National criminal justice reference service)
- <http://www.merriam-webster.com/dictionary/postmodern>
- New York State Hate Crime Act 2000, Article 485 of the New York State Penal Law (www.assembly.state.ny.us/leg/?cl=82&a=81).